

فلسفه

و  
کلام

## براهین قاعده الواحد نزد مشائیان و شیخ اشراق

زهرا مطهری فرد - فارغ التحصیل  
معارف اسلامی (گرایش فلسفه)

مقدمه:

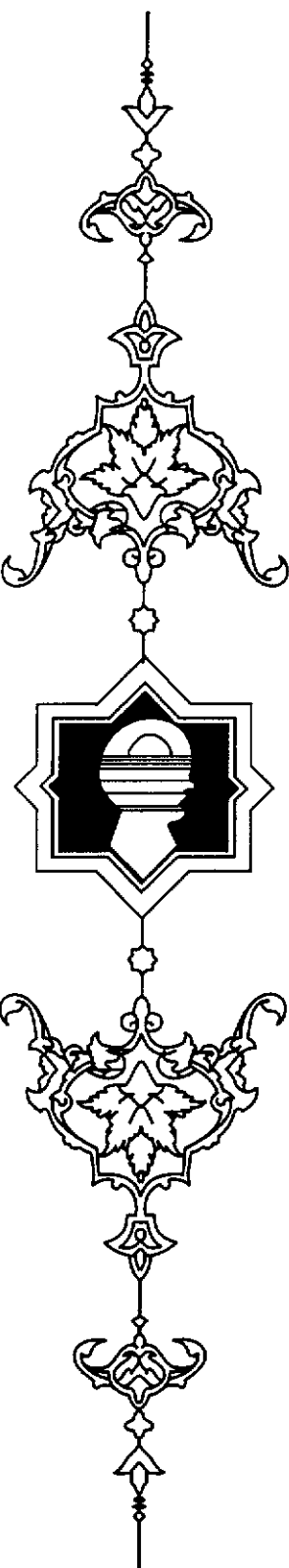
از یکی، جز یکی پدیدار نگردد؛ پس بسیار، از یکی آفریده نباشد. مبدأ واحد را در واحد و منشأ کثیر را در کثیر باید جستجو نمود.

این قاعده را باید یکی از مهمترین قواعد فلسفی به حساب آورد؛ زیرا در پیدایش بسیاری از اصول و مسایل فلسفی نقش بزرگی دارد؛ به طوری که اگر کسانی ادعا نمایند بیشتر مسایل فلسفی بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر آن مترتب است سخنی به گزاف نگفته‌اند؛ چنان که میرداماد در مقام تعبیر از این قاعده می‌گوید: "من امهات الاصول العقلية ان الواحد بما هو واحد لا یصدر عنه من تلك الحیثیة الا واحداً فلعل هذا الاصل بما تلوناه علیک من فطریات العقل الصریح".

برخی حکما این قاعده را نسبت به سایر

اصول و قواعد فلسفی اصل بنیادی دانسته و آن را تحت عنوان "الاصل الاصل" در آثار خویش مورد بحث قرار داده‌اند؛ چنان که ملا رجعلی تبریزی، که از حکمای عصر صفویه است، می‌گوید: "و هو الذی سمیناه «بالاصل الاصل» فی بیان ان الواحد المحض لا یکن ان یصدر عنه الا الواحد...".

بیشتر حکمای اسلامی این قاعده را در آثار خویش آورده و مفاد آن را پذیرفته‌اند. معلم ثانی، ابو نصر فارابی، مبتکر این قاعده را ارسطو می‌داند و در این باب به سخن فیلسوف معروف، "زنون" استناد می‌نماید. زنون این قاعده را از استاد بزرگ خویش ارسطو شنیده و فارابی سخن وی را به این صورت در رساله خویش آورده است: "و سمعت معلمی ارسطو طالیس انه قال اذا صدر عن واحد حقیق اثنان لا یخلو اما ان یکرنا مختلفین فی الحقایق او متفقین فی جمیع الاشیاء فان



است. عبارت یعقوب بن اسحاق کندی در این باب چنین است: "المحدث واحد) و المحدث لا یخلو ان یكون واحداً او كثيراً فان كان كثيراً فهم مرکبون لان لهم اشتراکاً فی حال واحدة لجمیعهم ای لانهم اجمعین فاعلون و الشيء الذی یعمه شیء واحد انما یتکثر ان ینفصل بعضه من بعض بحال ما فان كانوا کثیراً ففهم فصول کثیرة فهم مرکبون بما عمهم و من خواصهم... و المركبون لهم مرکب، لان مرکباً و مرکباً من باب المضاف. فیجب اذن ان یكون للفاعل فاعل فان كان الواحد، فهو الفاعل الاول و ان كان کثیراً و فاعل الکثیر کثیر دائماً و هذا یمخرج بلانهایة و قد اتضح بطلان ذلك فلیس للفاعل فاعل فاذا لیس کثیراً بل واحد غیر متکثر سبحانه و تعالی عن صفات الملحدین".

#### براهین مشائیان در اثبات قاعده

##### الواحد:

حکما برای اثبات قاعده "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" چندین برهان اقامه کرده اند. مهمترین براهین اثبات این قاعده را در آثار شیخ رئیس ابوعلی سینا و شاگرد وی بهمینار مشاهده می نماییم؛ بطوری که در آثار سایر فلاسفه اسلامی راجع به قاعده مذکور کمتر با سخن تازه و اندیشه جدید روبرو می شویم. اینک عمده براهین قاعده در اینجا ذکر می گردد.

برهان اول - مفهوم چیزی به حیثیتی

فرانسوی کتاب "مابعدالطبیعة" ابن رشد، سخن خویش را چنین آغاز می کند: "دمکرتس (ذیمقراطیس) می گوید که یکی نشاید از دو پیدا شود، چنان که از یکی دو پدید نگردهد". ارسطو این سخن را از او دانسته و بازم گفته است "به هست یگانه، جز هستی و یگانگی نبینند". او و ابن رشد، آشکار از قاعده "آفریده نشدن بسیار از یکی" یاد کرده اند. ولی همانطور که ذکر شد سخن ابن رشد در متن کتاب مابعدالطبیعه خلاف گفته آقای دانش پژوه را اثبات می نماید؛ زیرا در اصل این کتاب از انتساب این قاعده به ذیمقراطیس و ارسطو سخنی به میان نیامده است. از آنچه تاکنون گذشت یونانی بودن قاعده (الواحد لا یصدر عنه الا الواحد) به روشنی معلوم و آشکار می گردد.

بررسی آثار یعقوب بن اسحاق کندی بطور بارزی این مدعا را تأیید می نماید؛ زیرا وی که در قرن دوم هجری می زیسته نخستین فیلسوف اسلامی است که آثار فلاسفه یونانی را به عربی ترجمه نموده است. مفاد قاعده "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" در آثار این فیلسوف مورد بررسی قرار گرفته و پذیرفته شده است. وی در رساله کوچکی که در باب اثبات وحدانیت خداوند و تناهی جرم عالم نوشته و آن را برای علی بن جهم فرستاده، این قاعده را به تفصیل مورد بحث قرار داده و به آن استناد نموده

کانا مستفقین لم یكونا اثنين و ان كانا مختلفین لم تكن العلة واحدة". در کتاب معروف اثولوجیا که منسوب به ارسطوست، این قاعده مورد بحث قرار گرفته و به اثبات رسیده است. عبارت آن کتاب در این باب چنین است: "فان قال قائل کیف یمکن ان یكون الاشياء من الواحد المبسوط الذی لیس فیة ثویة و لا کثرة بجهته من الجهات؟ قلنا لانه واحد محض مبسوط لیس فیة شیء من الاشياء فلما كان واحداً محضاً انبجست منه الاشياء كلها و ذلك انه لما لم یکن هویة انبجست منه الهویة...".

اکنون اگر نسبت کتاب معروف "اثولوجیا" به ارسطو مورد تردید یا انکار واقع نشود در مورد نسبت این قاعده به وی نیز هیچ گونه تردیدی وجود نخواهد داشت.

ابن رشد فیلسوف معروف اندلس - که به پیروی از ارسطو مشهور است - این قاعده را به دو فیلسوف قدیم یونان، افلاطون و ثامسطیوس نسبت داده و در این باب نام ارسطو را به میان نیاورده است چنان که می گوید: "هذا هو مذهب المحدثین من فلاسفة الاسلام كأبي نصر وغيره و قد یظن انه مذهب ثامسطیوس من القدماء و افلاطون...".

آقای دانش پژوه در آغاز مقدمه ای که بر رساله "سه گفتار" خواجه نصیر الدین طوسی درباره چگونگی پدید آمدن چند چیز از یکی و سازش آن با قاعده "آفریده نشدن بسیار از یکی" نوشته است، به نقل از ترجمه

که در حد ذات (الف) از آن صادر گردد غیر از مفهوم همان چیز است به حیثیتی که در حد ذات (ب) از آن صادر گردد؛ یعنی علیت آن شیء برای (الف) غیر از علیت آن شیء است برای (ب). این مسأله نیز بدیهی است که اختلاف و غیریت میان دو مفهوم پیوسته دلیل در حقیقت آنها می باشد. در این هنگام لازم می آید آنچه منشأ صدور (الف) و (ب) واقع شده است یک یا دو شیء متصف به دو صفت مختلف باشد؛ در حالی که آن شیء، واحد فرض شده است. (هذا خلف)

آنچه تا اینجا ذکر شد می تواند برای اثبات قاعده یک برهان کامل باشد؛ ولی برای اینکه هیچ گونه شبهه ای در این باب باقی نماند این برهان را می توان به سبک دیگری تقریر نمود، به این ترتیب که گفته می شود وجود دو حیثیت در شیء واحد که یکی از آن دو حیثیت منشأ صدور (الف) و دیگری منشأ صدور (ب) می باشند، همواره از سه حالت بیرون نخواهد بود. آن سه حالت به ترتیب عبارتند از:

- ۱- هر دو حیثیت نسبت به شیء واحد مقوم باشد.
- ۲- هر دو حیثیت نسبت به شیء واحد از لوازم باشند.
- ۳- یکی از دو حیثیت نسبت به شیء واحد مقوم و دیگری از لوازم باشند.

در فرض اول که هر دو حیثیت در

شیء واحد مقوم باشند لازم می آید شیء واحد مرکب باشد نه واحد من جمیع جهات (هذا خلف)؛ اما در فرض دوم که هر دو حیثیت از لوازم شیء باشند، گفته می شود لازم شیء پیوسته معلول شیء است و معلول شیء صادر از شیء است. در این هنگام سخن از سر گرفته می شود و تقسیم نخست اعاده می گردد و گفته می شود مفهوم صدور یکی از این دو لازم، با مفهوم صدور لازم دیگر مغایر است و این مسأله نیز بدیهی است که مغایرت در مفهوم حاکی از مغایرت در حقیقت است. سرانجام یا به فرض اول منتهی می شود و اشکال ترکیب پیش می آید و یا غایله تسلسل و دور مطرح خواهد شد. اما در فرض سوم که یکی از دو حیثیت مقوم باشد و دیگری لازم، علاوه بر آنکه آن دو مفهوم در یک درجه نیستند و با یکدیگر معیت ندارند، زیرا مقوم بر غیر مقوم مقدم است، لازم می آید که برای مفهوم لازم در علت مبدئی وجود داشته باشد، در این صورت اگر آن مبدأ خارج از ذات علت باشد، سخن از سر گرفته می شود و بالاخره منتهی می شود به این که لازم نیز مقوم باشد و در نتیجه سر از حالت اول در می آوریم که هر دو مفهوم مختلف، نسبت به علت، مقوم باشند. به این ترتیب جمیع تقادیر سه گانه مستلزم ترکیب در ذات علت می شوند؛ زیرا همه تقادیر به مقوم بودن بر می گردند و در این صورت نیز

سه فرض متصور است؛ زیرا دو مفهوم مختلف یا مقوم ماهیتند یا مقوم وجود یا یکی مقوم ماهیت و دیگری مقوم وجود است؛ به عبارت دیگر بر حسب تقسیم آن به اجزای جزئیات ترکیب یا در ماهیت است یا در وجود و ماهیت و یا فقط در وجود است. ترکیب در ماهیت مانند جسم که ماهیت آن مرکب است از هیولا و صورت. ترکیب در وجود و ماهیت مانند عقل اول که مرکب است از دو حیثیت ماهیت و وجود، ترکیب در وجود نیز مانند کلیه چیزهایی که به جزئیات یا اجزاء خود تقسیم می شوند. در اینجا ترکیب در وجود بر مسأله تقسیم شیء بر اجزاء یا جزئیات حمل شده است از جهت اینکه ترکیب در نفس معنای وجود معقول نیست؛ زیرا حقیقت وجود بسیط محض است.

بعد از ذکر این مطالب و اثبات اینکه مغایرت در مفهوم، دلیل مغایرت در حقیقت است، نتیجه می گیریم که هر چیز منشأ صدور دو چیز گردد که آن دو چیز در عرض یکدیگر باشند و یکی از آنها علت دیگری نباشد، قابل تقسیم و تجزیه پذیر خواهد بود. بنابراین چیزی که از جمیع جهات بسیط است و هیچ گونه تجزیه و تقسیم در ساحت مقدسش راه ندارد، صدور کثیر در عرض یکدیگر نیز از آن امکان پذیر نیست و به این ترتیب صحت قاعده مسرود بحث ثابت

می‌گردد. این برهان را شیخ الرئیس در کتاب اشارات آورده است.<sup>۱</sup>

**برهان دوم:** همیشه در وجود علت، یک نوع خصوصیت موجود است که بر اساس آن منشأ، صدور معلول واقع می‌شود؛ زیرا اگر در وجود علت، یک نوع خصوصیت و مناسبت با معلول خاص موجود نباشد هرگز صدور معلول خاص تحقق‌پذیر نخواهد بود و صدور هرگونه معلول از علت موجب ترجیح بدون مرجح خواهد بود. بنابراین هیچ‌گاه معلول از علت خویش صادر نمی‌گردد مگر اینکه براساس یک نوع خصوصیت، صدور معلول خاص واجب باشد. در این هنگام گفته می‌شود هرگاه از علت واحد، به جهت اینکه صدور (ب) واجب است، (ج) صادر گردد، لازم می‌آید علت واحد از جهت صدور (ب) منشأ صدور (مالیس ب) واقع شود. بنابراین صدور (ب) واجب نخواهد بود در حالی که مفروض، علت واحد است از جهت صدور (ب) نه از جهت صدور (مالیس ب). این برهان را بهمنیار در کتاب التحصیل ذکر کرده است.

**برهان سوم:** هرگاه واحد حقیقی به عنوان علت، منشأ صدور دو امر مختلف مانند (الف) و (ب) واقع شود، لازم می‌آید که یک امر واحد منشأ صدور (الف) و (مالیس الف) واقع شده باشد؛ زیرا صدور (ب) چیزی جز (مالیس الف) نمی‌باشد و این امر مستلزم اجتماع نقیضین خواهد

بود. این برهان را شیخ الرئیس در پاسخ پرسش بهمنیار مبنی بر مطالبه دلیل جهت اثبات قاعده نوشته است.

### شیخ شهاب الدین سهروردی و قاعده الواحد

سهروردی در بیشتر آثار خویش این قاعده را مورد بحث قرار داده و جهت اثبات آن استدلال نموده است. در جمیع استدلال‌های وی جز آنچه در باب براهین سه گانه ذکر شد سخن تازه‌ای نمی‌یابیم. سهروردی صدور نور و ظلمت، سپس صدور دو ظلمت و سرانجام صدور دو نور را از واحد من جمیع الجهات محال می‌داند.

عبارت وی در کتاب حکمة الاشراق چنین است: "لا يجوز ان يحصل من نور الانوار نور و غیر نور من المظلمات کان جوهرها أو هیئتها، فیکون اقتضاء النور غیر اقتضاء الظلمة، فذاته تصیر مرکبة مما یوجب النور و یوجب الظلمة و قد تبین لک استحالتة."<sup>۲</sup>

حصول نور و غیر نور چه جوهر باشد و چه عرض از نور الانوار جایز نیست و همچنین صدور نورین بدون واسطه جایز نیست. البته باید توجه کنیم همانطور که قطب شیرازی در شرح حکمت اشراق اشاره دارد صدور کثیر از او به اعتبار و شرایط مختلف مثل تعدد آلات و قوایل جایز است و این حکم برای عقل بدیهی است و

کمتر توجهی در آن کفایت می‌کند و اگر کسی در این قاعده شک کند بطور حتم از معنی واحد حقیقی غافل است.

عبارت قطب شیرازی در شرح کتاب حکمة الاشراق چنین است: "ان الواحد الحقیق و هو الواحد من جمیع الوجوه لا یصدر عنه من حیث هو کذلک اکثر من معلول واحد و ان جاز صدور اکثر من ذلک باعتبارات و شرائط مختلفة مثل تعدد الالات و القوایل و ما یجری مجراها و هذا الحکم قریب من الوضوح یکنی فیه مجرد التنبیه و انما یتوقف فیه من یغفل عن معنی الواحد الحقیق."<sup>۳</sup>

### براهین قاعده

"ان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد،

(۱) ابن سینا: الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۱۲۲: مفهوم ان علة بحیث یجب عنها (الف) غیر مفهوم ان علة ما بحیث یجب عنها (ب) و اذا کان الواحد یجب عنه شیئان فمن حیثین مختلفتی المفهوم مختلفتی الحقیقة فاما ان یكونا من مقوماته، أو من لوازمه، او بالتفریق، فإن فرضنا من لوازمه عاد الطلب جذعا فتنهی می الی حیثین من مقومات العله مختلفتین اما للماهیة، و اما لانه موجود، و اما بالتفریق. فکل ما یلزم عنه اثنان معا لیس أحدهما بتوسط الاخر فهو منقسم الحقیقه.

(۲) شهرزوری - محمد: شرح حکمة الاشراق، ص ۳۲۵

(۳) شیرازی - قطب الدین، شرح حکمة الاشراق، ص ۳۱۴

اذ لو جاز صدور (ج) و (ب) عنه لم يكن واحداً حقيقياً و التالی باطل فالمقدم مثله<sup>۱</sup> براهین مشائیان در اثبات این قاعده بیان شد و ما در این قسمت سعی در ذکر براهین اثبات این قاعده بر مبنای حکمت اشراق داریم. فلسفه اشراق بر پایه نور نهاده شده است و تبیین این قاعده به این صورت است که از نور الانوار جز نور واحد صادر نمی‌شود. پس صدور دو نور و یا دو ظلمت و یا یک نور و یک ظلمت از او محال است. قطب شیرازی در شرح این عبارت سهروردی چنین می‌گوید: "لا يجوز ان يحصل من نور الانوار نور و غیر نور من الظلمات کان ای ذلک الغير جوهرها ای جوهر الظلمات او هیئتها و المعنی انه لا يجوز ان یصدر عنه نور غیر نور جوهرأکان او عرضاً اذ لوجاز ذلک فیکون اقتضاء النور غیر اقتضاء الظلمة لان النور لما کان غیر الظلمة فیکون اقتضاء هذا غیر ذلک و کذا جهة هذا الاقتضاء غیر جهة ذلک فانا نعلم بدیهة ان الاشیاء اذا تساوت نسبتها الی موجدها و جب تساویها فی جمیع ما لها فاما کانت اشیاء و التي نسبتها الی العلة الموجبه واحده فلا یقتضی ان یکون لواحد من العلة ما لیس للاخر فما یکون واحد منها غیر الاخر... و اذا کان کذلک فلا بد من جهتين فی ذاته للاقتضائین المختلفین و هو محال لان جهتی الاقتضائین اما ان یکونا لازمتین له او مقومتین او الواحدة منها مقومة و الاخری لازمة و علی التقدیرات یلزم ترکیب ذات الواحد

الحقیق اما علی الثانی و الثالث فواضح و اما علی الاول فلعود الکلام الی اللزمین انهما لا یصدران عن الواحد الحقیق الامن جهتين مختلفتين ایضاً فاما ان یتسلسل ذلک الی غیر النهایه و هو محال کما علمت او ینتهی الی جهتين هما من مقوماته فذاته ای ذات نور الانوار التي هو الواحد الحقیق یصیر مرکبه مما یوجب النور و یوجب الظلمة و قد تبین نک استحالتة لکون ذاته بسیطة لا ترکیب فیها بوجه ما اصلاً"<sup>۲</sup>

این برهان همان برهان اول از براهین مشائیان است که البته در اینجا بر مبنای اشراقی بیان شد.

اگر ما قبول نکنیم که از واحد جز واحد صادر نمی‌شود، بدین معنا پس باید در نور الانوار دو اقتضا باشد چرا که اقتضای نور غیر از اقتضای ظلمت می‌کند باید دو جهت در ذاتش باشد که محال است نور الانوار دو جهت داشته باشد و دلیل محالیت این است که دو جهت مقتضی یا لازم ذات هستند یا مقوم ذات و یا یکی لازم و یکی مقوم است و در هر صورت ترکیب لازم می‌آید.<sup>۳</sup> و این بدین معناست که ذات نور الانوار که واحد حقیقی است مرکب از دو جهت گردد تا اقتضای نور و اقتضای ظلمت کند و این امر محال است و ذات بسیط او هرگز مرکب نگردد. و آنچه مسلم است این است که از نور الانوار بطور مستقیم و بدون واسطه نور، ظلمت صادر نمی‌شود بدلیل اینکه ممکن

اخص، زمانی به وجود می‌آید که ممکن اشرف اولاً و قبل از او ایجاد شده باشد.

شیخ اشراق چنین می‌گوید: "بل الظلمات لا تحصل منه بغير وسط" و این دلیل دیگری بر قاعده الواحد است که اعم از دلیل اول است.

برهان دیگری که شیخ اشراق آورده است "ایضاً النور من حیث هو نور ان اقتضی فلا یقتضی غیر النور و لا یحصل منه نوران فان احدها غیر الآخر، فاقضاء احدها لیس اقتضاء الآخر ففیه جهتان و قد بیّننا امتناعهما. هذا یکفی فی حصول کل شیئین منه، کیف کاناً."<sup>۴</sup>

دلیل اول دلالت بر امتناع نور و ظلمت دارد و دلیل دوم دلالت بر امتناع صدور نور و ظلمت و صدور دو ظلمت و دلیل سوم علاوه بر ایندو دلالت بر امتناع صدور دو نور نیز دارد. قطب شیرازی در شرح دلیل سوم چنین بیان می‌کند: "استدل علی امتناع صدور نورین بقوله و لا یحصل منه ای من نور الانوار نوران فان احدها غیر الآخر اذ لو کان عینه لما کان الصادر شیئین بل شیئاً واحداً فاقضاء احدها غیر اقتضاء الآخر و لان اختلاف الاقتضاء یدل علی اختلاف جهة الاقتضاء کما سبق

(۱) شهرزوری - محمد: همان منبع، ص ۳۲۵

(۲) شیرازی - قطب الدین: همان منبع،

ص ۳۱۴-۳۱۵

(۳) نحوه ایجاد ترکیب در برهان اول مشائیان بیان شد.

(۴) شهرزوری - محمد: همان منبع، ۳۲۵



تقریره فالجهتان المختلفتان ان کانتا من عوارضه عاد الکلام الیهما حتی ینتهی الی جهتین فی ذاته لامتناع التسلسل فیه ای فی نور الانوار جهتان و قد بیّنا امتناعهما لکونه ابط ما فی الموجودات.<sup>۱</sup>

در نهایت چون براهین گذشته اجمالاً بیان شده، شیخ اشراق احساس می‌کند که ممکن است منظور و مقصود را نرسانده باشد؛ لذا به بیان اجمالی اکتفا نکرده مطلب را کمی تفصیل می‌دهد و می‌فرماید: "و فی التفصیل نقول لابد من فارق بین الاثنین ثم یعود الکلام الی ما به الاشتراک و الافتراق بینهما فیلزم جهتان فی ذاته و هو محال."<sup>۲</sup>

عبارت قطب شیرازی در شرح این مطلب چنین است: "و فی التفصیل نقول لابد من فارق بین الاثنین لان الاثنینیه لایتصور الا باختلاف اما بالحقیقه او بالشدّة و الضعف او بالکمال و النقص او بعرض غیر متفق فیها اذلو اشتراک من جمیع الوجوه لم یکن بینهما اثنینه و المقدر خلافه و لابد ایضاً ان یشتراک فی شیء کالجوهیته او العرضیه او النوریه او غیرها ثم یعود الکلام الی ما به الاشتراک و الافتراق بینهما بان نقول ما به الاشتراک و الامتیاز امران متغایران بالحقیقه صدرا عن الواحد الحقیقی فیلزم جهتان فی ذاته لما مرّ و هو محال کما عرفت."<sup>۳</sup>

ما در صورتی می‌توانیم بگوئیم دو شیء، که اختلاف در حقیقت یا شده و

ضعف یا کمال و نقص یا عرضی غیر متفق بین آن دو چیز باشد؛ چرا که اگر دو چیز در جمیع وجوه مشترک باشند دیگر دو بودن معنا ندارد و علاوه بر این اختلاف باید جهت اشتراکی نیز داشته باشند مثل جوهریت یا عرضیت یا نوریت یا غیر اینها. و در اینجا بحث بر سر ما به الاشتراک و ما به الاختلاف بین آن دو است که چون ما به الاشتراک و ما به الافتراق دو امر متغایر هستند که حقیقه از واحد حقیقی صادر می‌شوند پس لازم می‌آید که در ذات واحد حقیقی دو جهت باشد که این امر محال است که در عین بسیط بودن، مرکب شود.

شیخ اشراق در کتاب تلویحات در التلویح الخامس برهانی را بیان می‌کند که بی شباهت به برهان دوم مشائیان نمی‌باشد. عبارت وی چنین است: "... اقتضا الجیم یحمل علیه لا اقتضاء الباء بالایجاب المعدول و ان کان المحمول اعم فیکون بجهة واحده اقتضی (ب) و ما اقتضاها، هذا محال. فلا ید لفاعل شیئین من حیثینین ثم ان کانتا من لوازمه عاد الکلام الیهما حتی ینتهی الی حیثینین فی ذاته، فیتکسب، فبدأ الاثنین بلا واسطه منقسم فواجب الوجود لا یصدر عنه الا الواحد."<sup>۴</sup>

شیخ در این کتاب اشاره‌ای به نور ندارد و برهان را با بیانی مشائی بیان کرده است.

عبارت وی در الواح عمادیه چنین است: "یکی از جمله وجود اقتضا

نکند الا یک چیز را؛ زیرا اگر اقتضای دو چیز کند اقتضای این بجز اقتضای آن دیگر باشد. پس اقتضای یکی اقتضای آن دیگر بعینه نباشد، پس جهات اقتضا در ذات او دو جهت باشد مختلف، با دو اقتضای مختلف حاصل شود و ذات او مرکب شود؛ و ما فرض کردیم که یکی است..."<sup>۵</sup>

همچنین سهروردی در فصل ششم از رساله پرتو نامه نیز به این قاعده و اثبات آن اشاره دارد:

"بدان که از یکی که به حقیقت یکی باشد از جمله وجوه نیز یکی صادر نشود که اگر دو چیز از او حاصل شود اقتضای یکی بعینه اقتضای آن دیگر نباشد؛ که اگر اقتضای این اقتضای آن بود این بعینه آن بودی. پس از جهتی که اقتضای این کند عین او اقتضای چیز دیگر نکند. پس اقتضای دیگر به جهتی دیگر باید و در واجب الوجود کثرت جهات و صفات محال است و او یکی است از جمله وجوه..."<sup>۶</sup>

(۱) شیرازی - قطب الدین: همان منبع، ص ۳۱۶

(۲) شهرزوری - محمد: همان منبع، ص ۳۲۵

(۳) شیرازی - قطب الدین: شرح حکمة الاشراق، ص ۳۱۶

(۴) مجموعه مصنفات شیخ اشراق - کتاب

التلویحات - به تصحیح هنری کریبن، ص ۵۰

(۵) مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ص ۱۴۷

(۶) شهرزوری - محمد: چهارده رساله، رساله

پرتو نامه، ص ۲۴۶